

مسئولیت مدنی ناشی از جرم کودکان بزهکار

پیش از ظهور اسلام، هیچ اعتنایی به وضع روانی و شخصیت کودک با روش منطقی صحیح دیده نمی‌شود. اما در عربستان که وضع کاملاً روشنی دارد، و همان‌گونه که از تواریخ معتبر استفاده می‌شود، نه تنها به شخصیت کودکان اعتنایی نمی‌شود، بلکه بنا به نقل بعضی از تواریخ، در صورت دختر بودن اولاد، پدران، خود را در دریایی از ننگ و عار غوطه‌ور می‌دیدند، تا آن‌جا که حاضر به زنده به گور کردن کودک دختر می‌شدند. خداوند متعال می‌فرماید:

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ^۱

هنگامی که یکی از آنان به تولد دختر بشارت داده می‌شد، از شدت غضب، رویش سیاه و غضب را به درون خود فرو می‌داد. از زشتی آن چه که به او بشارت داده شده بود، از مردم پنهان می‌شد (او مضطرب بود). آیا با تحمل اهانت، دختر را ننگ دارد یا زیر خاک برده، او را در خاک بپوشانند.

در غیر از شبهه جزیره عربستان، اطلاعاتی در دست است که می‌گوید: اقوام و مللی دیگر هم به شخصیت کودک نه تنها بی‌اعتنا بودند، بلکه در بعضی از اقوام، پدران صاحب اختیار مرگ و زندگی اطفال خود به شمار می‌رفتند، خواه آن اطفال از صنف دختر یا از صنف پسر بودند.

منتسکیو چنین می‌گوید:

مقرراتی که رومی‌های قدیم در خصوص قتل اطفال وضع کرده بودند، قابل توجه است، به گونه‌ای که دنیس در کتاب روم باستانی می‌گوید: رومولوس مقرر داشته بود که رومی‌ها باید فرزندان ذکور و آنات خود را تربیت و بزرگ نمایند، و چنانچه اطفال ناقص الخلقه به وجود می‌آمدند و یا هیكل‌های عجیب داشتند، پدر و مادر می‌توانستند پس از نشان دادن نوزاد به پنج نفر از همسایگان نزدیک خود، آن را به قتل برسانند. باید این نکته را متذکر شد که: قوانین اولیه روم، پدران را صاحب اختیار مرگ و حیات فرزندان قرار داده بود، و بر این اساس، بعدها در زمان رومولوس، قانون برای جلوگیری از قتل اطفال وضع شد، ولی برای این‌که میان این قانون و قانون پیشین موافقتی وجود داشته باشد، رومولوس مقررات زیر را وضع کرد:

۱- هیچ پدری نمی‌تواند کودکی را که سنش کم‌تر از سه سال است، به قتل برساند.

۲- پدران می‌توانند دختران صغیر را به قتل برسانند.

ولی در عین حال، بر اثر وضع و اجرای قانون مربوط به لزوم ازدواج و نگهداری و تربیت فرزندان که تا سال ۲۷۷ رومی

دارای قوت بود، اختیار پدران در خصوص قتل اطفال به نسبت زیاد تعدیل شد. می‌گویند: در قانون الواح دوازده‌گانه که در سال ۳۰۱ رومی وضع شد، مقرراتی درباره قتل اطفال وجود داشته، ولی ما از این مقررات بی‌خبر هستیم، و تنها سیسرون - خطیب معروف - در کتاب خود نکته‌ای را ذکر می‌کند که به صورت خلاصه به این قانون اشاره می‌نماید و می‌گوید: دادگاه ملی که این همه مورد توجه عموم بود و همگی آرزوی تأسیس آن را داشتند، بعد از به وجود آمدن آن، قتل اطفال ناقص‌الخلقه بر طبق قانون الواح دوازده‌گانه معدوم شده... از طرف دیگر، جز قانون رومولوس که قتل اطفال را مقید به شرایطی نموده بود، در هیچ یک از ادوار روم به قانونی بر نمی‌خوریم که قتل اطفال را مجاز کرده باشد. این است که تصور می‌رود قتل اطفال از رسوم بدی است که بعداً در روم پیدا شد، و هنگامی که تحمل‌پرستی سرانجام به فقر منتهی گردید، مردم از حیث فقر و دارایی، تفاوت بسیار با هم پیدا کردند و تربیت کودکان برای پدران خانواده‌گران تمام شد. تصور می‌کردند هر چه در راه بزرگ کردن مصرف کنند، از جیب آن‌ها رفته است؛ آن هنگام این رسم بد شایع شد.^۱

از این جریان و داستانی که منتسکیو نقل می‌کند، باز به خوبی روشن می‌شود که کودک مورد اهمیت پدران و سرپرستان نبوده است، ولی پس از آن که اسلام ظهور می‌کند، فرزندکشی و اهانت بر کودکان به کلی از بین می‌رود. مسئولیت بزهکاری کودکان از نظر تکلیف به ترتیب از این قرار است:

۱- مسئولیت رئیس خانواده

رئیس خانواده مسئول نگه‌داری کودکان است. این نوع، شامل مربیان و گردانندگان کارگاه‌هایی می‌شود که کودکان در آن مکان‌ها ساعت‌هایی را به عنوان تحصیل و یا اشتغال به کار، به سر می‌برند. می‌توان گفت: لحظات و ساعاتی که کودکان در اختیار گردانندگان این اماکن هستند، از نظر قانونی مسئول بزهکاری کودکان خواهند بود؛ جز در صورتی که بزهکاری کودک مستند به اهمال و مسامحه رئیس خانواده باشد. در این صورت، به خاطر استناد بزه به اهمال رئیس و مسئول خانواده، مربی یا کارفرما مسئول نخواهد بود. این مسئله را در صورت یک قانون کلی به قرار زیر می‌توان بیان نمود:

از آن‌رو که طبیعت کودک فی نفسه عامل جلوگیری از بزه را ندارد - زیرا شخصیت او هنوز منعقد نشده است که بتواند دو قطب اقدام به کارها و خودداری از آن‌ها را به صورت منطقی که اجتماع معین نموده است، رهبری نماید - در نتیجه، این عامل به ترتیب به افراد مربوط واگذار شده است. به صورت کلی، هر کسی که به عنوان رئیس خانواده یا به عنوان مربی و کارفرما و ... کودک در زیر دست او قرار گرفته باشد، اگر از بزهکاری کودک جلوگیری ننماید، در حقیقت مانند این است که عامل این بزه او بوده است و در فقه و حقوق اسلامی گفته می‌شود: حادثه موجوده به «سبب» استناد داده می‌شود. با ملاحظه طبیعت رشدنیافته کودک، این اشخاص در صورت پیشگیری نمودن، به منزله «سبب حقوقی» بزه خواهند بود. تفاوت میان طفل ممیز^۲ با اطفال غیر ممیز را باید در نظر گرفت، زیرا طفل غیر ممیز، خصوصاً نزدیک به بلوغ «مراهق» که معنای تکلیف را می‌فهمد و به توانایی اجتناب از جرم نیز واصل شده باشد، سببیت را می‌توان به او نسبت داد. هم‌چنین، لازم است میان مکان‌هایی که از همه جهات می‌توان کودکان را زیر نظر و مراقبت قرار داد و آن نوع مکان‌هایی که کودکان به صورت قانونی به حال خود رها هستند، تفاوت قایل شد. در صورت اول، مسئولیت به عهده همان اداره‌کنندگان

۱- روح‌القوانین، منتسکیو / ۶۵۷ و ۶۵۸.

۲- طفل ممیز = نوجوان. کسی که توانایی تمییز خوبی از بدی را دارد.

اماکن مزبور است.

درباره اصلاح شخصیت کودک در نظام (سیستم) خانوادگی و مسئولیت بزهکاری، ادله معتبری در دست داریم که نمی‌توان هیچ خدشه‌ای در مفاد تکلیفی آن‌ها وارد کرد. ما چند جمله از آن‌ها را به عنوان نمونه در این جا گوشزد می‌کنیم:

الف - امام سجاد^{علیه السلام} درباره حقوق کودکان بر پدران چنین فرموده است:

تو درباره کسانی که به آن‌ها ولایت داری، از حیث تأدیب و متوجه ساختن آن‌ها به خدا، مسئولیت داری.^۱

ب - روایتی است که می‌گوید:

پیامبر اسلام به بعضی از کودکان نگریست و فرمود: وای بر کودکان زمان‌های آینده از پدران آن‌ها! گفتند: ای پیامبر خدا! پدران آن‌ها مشرکین هستند؟ فرمود: نه. آنان اظهار ایمان می‌کنند، ولی فرزندان و کودکان خود را تعلیم و تربیت نمی‌کنند و اگر فرزندان آن‌ها هم به تعلیم و تربیت اشتیاق داشته باشند، پدران، آن‌ها را جلوگیری نموده و تنها به مظاهر مادی آنان اهمیت می‌دهند. آنان کسانی هستند که من از آن‌ها بیزارم و آن‌ها از من برکنار می‌باشند.^۲

ج - فرزندان خود را اکرام کنید و تأدیب آن‌ها را به بهترین وجه انجام بدهید.^۳

نظیر مضامین یادشده، روایات فراوانی داریم که احتیاج به نقل همه آن‌ها نیست. اما درباره ساختن شخصیت انسانی کودکان، مدارک بسیار عالی در اسلام وجود دارد که حقیقتاً می‌توان آن‌ها را از شاهکارهای دین مقدس اسلام محسوب نمود؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این‌که: در آن دوران، نه تنها مسئله آموزش و پرورش کودکان مطرح نبوده است، بلکه آنان را در صورت دختر بودن، به بدترین وجهی مورد تحقیر و توهین قرار داده، حتی به کشتن آن‌ها اقدام می‌نمودند.

در یک روایت وارد شده است:

کسی که دختر خود را خوشحال نماید، مانند این است که یک برده از فرزندان اسماعیل^{علیه السلام} را آزاد کرده باشد.^۴

۲- مسئولیت دولت

در صورت نبودن یا عدم صلاحیت رئیس خانواده و افراد مزبور برای تأدیب و پیشگیری بزهکاری کودکان، حاکم مسئول بزهکاری کودکان خواهد بود. مسئولیت حاکم درباره بزهکاری کودکان با مسئول قرار دادن متصدیان زندگی، یا تربیت و یا ایجاد شغل و حرفه برای کودکان می‌باشد، زیرا اگرچه عنوان مشخصی برای کیفر این مسامحه و تقصیر در فقه و حقوق اسلامی معین نشده است، ولی از نظر لزوم اجرای «شئون (امور) حسبی»^۵ که برای نظم اجتماع ضرورت حقوقی دارد، حاکم می‌تواند برای رئیس خانواده مسئولیت و کیفر عادلانه معین نماید.

در این فرض، اگر رئیس خانواده از روی مسامحه یا عدم توانایی، به پیشگیری بزه از کودک اقدام نکند، از نظر

۱- تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه / ۲۶۳.

۲- مستدرک الوسائل، نوری.

۳- بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۳ / ۱۱۴.

۴- مکارم الاخلاق، طبرسی / ۱۱۴.

۵- امور حسبی = اموری را گویند که دادگاه‌ها باید بدون ملاحظه این‌که در مورد آن‌ها اختلاف و مرافعه‌ای وجود پیدا کرده یا نه، وارد رسیدگی شوند و تصمیم اخذ کنند.

حسبه (بر وزن ترمه)، از مفهوم اعتراض و تعرض به امری گرفته شده و امور حسبی است که اقدام مقامات رسمی در آن‌ها، حاجت به شکایت و خصومت و تظلم ندارد، بلکه مقامات صلاحیت‌دار باید ارتجلاً متعرض و متصدی و مباشر آن امور شوند.

[ترمیم‌ولوژی حقوق، محمد جعفر جعفری لنگرودی]

حقوق اسلامی حاکم موظف است برای تقلیل و نابود ساختن بزه از طرف کودکان و هم‌چنین برای منعقد ساختن شخصیت کودک، اقدامات لازم را انجام بدهد.
بنتام می‌گوید:

بعضی از فلاسفه گفته‌اند: نباید پدران را دربارهٔ تربیت فرزندان رها نمود تا در نتیجه کودکان به خاطر عدم تربیت، اسیر غرایز و هوا و هوس بوده و قوانین را محترم ندانند و از این راه ضررها و خسارت‌ها برای افراد جامعه وارد شود. فلاسفه مثال‌هایی نیز در این باره بیان نموده‌اند، مانند «اسپارتنی‌ها» و «ایرانیان قدیم». آنان دخالت دولت را برای تربیت و جلوگیری کودکان از بزهکاری لازم شمرده‌اند.^۱

البته در دوران کوروش کبیر، دخالت دولت در تربیت و جلوگیری کودکان از بزهکاری به صورت دسته‌جمعی ثابت شده است، نظیر:

در پارس، دوازده طایفه وجود دارد. برای تربیت کودکان، از میان پیرمردان کسانی را انتخاب می‌کنند که بتوانند اخلاق آن‌ها را نیکوتر کنند ...
کودکان به دبستان می‌روند تا خواندن را فراگیرند. سرپرست آن‌ها بیش‌تر روز را به اجرای عدالت مشغول است، زیرا بین کودکان هم اتهام به دزدی، اجبار، فریفتن، دشنام دادن و دیگر تقصیرات روی می‌دهد.
و اگر ثابت شود که کسی مرتکب این نوع تقصیرات شده، مجازات می‌یابد، و نیز مجازات می‌شوند کسانی که تهمت زده‌اند.
... آن‌ها به کودکان نیز می‌آموزند که به میانه‌روی خو کنند.
... و آن‌ها به کودکان می‌آموزند که مطیع رؤسا باشند، و این تربیت مؤثر است، زیرا کودکان می‌بینند که بزرگ‌تران هم خود فرمانبردار هستند.^۲

بنتام اگرچه به صراحت دخالت دولت را در تربیت کودکان جایز نمی‌شمارد، ولی به این معنا نیست که او هر گونه دخالت را ممنوع می‌داند، بلکه مقصودش این است: دولت نباید به جای پدران، تربیت و مسئولیت کودکان را به عهده بگیرد. اما اگر پدران وجود نداشتند (صلاحیت تأدیب و جلوگیری از بزهکاری کودکان را نداشتند)، در این صورت به نظر نمی‌رسد بنتام با دخالت دولت مخالفت بورزد.

دلیل روشنی که برای این ادعا می‌توان بیان نمود، نظریهٔ وی دربارهٔ لزوم ایجاد راه و روش‌هایی است که اراده‌های مردم را از توجه به جرم‌ها جلوگیری نماید و برای این معنی، فصلی منعقد ساخته و آن را ضروری می‌داند.

سقراط در دروس خود، بنا به نقل افلاطون، این مسئله را مورد تأکید قرار داده است. نظریهٔ این دو فیلسوف را بارتلمی سانتھیلر چنین توضیح می‌دهد:

اگر مرد سیاسی بخواهد دربارهٔ وطن خود بکوشد و تغییرات لازم را در آن ایجاد کند، ناگزیر است در اجتماع خود اجزائی را پیدا کند که تربیت آن‌ها را آن‌گونه که می‌خواهد، به عهده بگیرد. این اجزاء عبارتند از: گروه کودکان. و دولت باید در کودکان بذرهایی را بکارد که برای آیندهٔ اجتماع ضرورت دارد. این اصل صحیح است که: انسان به وسیلهٔ تربیت می‌تواند آن‌چه را که از انسان انتظار دارد، تحصیل نماید ... تربیت است که تمام خواص و پدیده‌هایی را که انسان به هنگام تولد با خود به همراه می‌آورد، تعدیل می‌نماید.

۲. تاریخ ایران باستان، پیرنیا / ۲۴۵.

۱. اصول قوانین، بنتام / ۱۵۷.

سقراط و افلاطون تا آن جا پیش می‌روند که می‌گویند:

با تربیت کودکان است که دولت، انسان‌های برانزده و معتدل به اجتماع تحویل داده، در نتیجه خود دولت مدارج ترقی و سعادت و فضیلت را خواهد پیمود.

سانتهیلر عناصر اصلی فلسفه افلاطون را در مقدمه کتاب سیاست نوشته ارسطو چنین استخراج کرده است:

... کفایت نمی‌کند که نفوس فرزندان خود را رها کنیم تا با کثافت‌هایی که ممکن است دامان پاک آنان را آلوده بسازد، کثیف شود. نباید قناعت بورزیم به این که عقول فرزندانمان را فقط با نور علم منور بسازیم و با پند و اندرز و مثل زدن‌ها، آنان را به فضیلت وادار کنیم. بلکه بالاتر از همه این‌ها، واجب است اصول دین را در درون آنان - که طبیعت به ودیعت نهاده است - برویانیم؛ آن اصول دین که منشأ ظهور اعتقادات قوی می‌شود و میان انسان و خدا ارتباط ایجاد می‌کند. قطعاً خداست اول، خداست وسط، خداست آخر همه کائنات.^۱ خداست که مقیاس حقیقی عدالت برای همه اشیاء است در نزد همه انسان‌هایی که خلق فرموده است. ایمان به وجود او، پایه اساسی همه قوانین است. این عقاید بزرگ و ضروری است که باید فرزندان را با فرهنگ آن‌ها تربیت نمود. همان عقاید است که اگر قانون‌گزار شخصی حکیم باشد، باید در منتشر ساختن آن عقاید برای نفوس شهروندان - به هر وسیله ممکن، ملایم یا خشن - دست برده و استفاده کند. این عقاید با کمال سادگی سودمند است.

این عقاید، به سه موضوع برمی‌گردد: وجود الله، نظاره او بر هستی، و عدل مطلق او که هیچ تمایلی راه به آن ندارد. انسان بدون این عقاید، در این دنیا در تضاد گم می‌شود، [زیرا در نتیجه دوری از آن‌ها، به تمایلات و تاریکی‌های شهوات و جهالتش تسلیم می‌شود]. قطعی است هر کس که نمی‌داند از کجا آمده است و چیست آن هدف کامل و مقدس (ایده آل) که باید نفس خود را در مسیر وصول و پیروی و اتکای به آن رضایت بدهد، منکر خویشتن است و برای دولت، تا زمانی که به قاعده مزبور تکیه نکند، هیچ قاعده ثابتی وجود ندارد،^۲ زیرا عدالتی که بر پای دارنده حیات دولت و نظام آن است، نمی‌آید، جز از خداوند که عدالت با جوهر ابدی او متحد است.^۳

پس سزاوار است از همان نخستین سالیان عمر فرزندان، برای کاشتن بذر این عقاید مقدس در دل‌های همه آنان پیشدستی شود، بلکه خود قانون نباید این قاعده را - پس از آن همه ضرورتی که دارد - مهمل بگذارد، بلکه باید آن دسته از مردم جامعه را که به خاطر ضعف نفس یا بدی اخلاقشان آن را به فراموشی می‌سپارند یا آن را رها می‌کنند که در سینه‌ها متروک شود، با نرمی یا خشونت، اقناع نماید تا عقاید را در دل‌های خود برویاند. هر تربیتی که دینی نباشد، ناقص است و باطل، و هر دولتی که شهروندانش از این اصول بزرگ روی‌گردان بوده، یا از دیدن آن‌ها نابینا باشند، دولتی است رو به زوال. واقعیت چنان نیست که بعضی از این سیاستمداران عوام گمان می‌کنند که می‌توانند در دین، وسایل را برای استخدام در حکومت‌شان پیدا کنند. هرگز، هرگز! احتیاج جوامع و دولت‌ها به دین، نه یکی است، بلکه احتیاج‌هایی متعدّد دارند. نیاز به دین فقط برای تنظیم زندگی اجتماعی مردم نیست، اگرچه آن فایده را هم در بر دارد. دین از یک حرکت جهشی عقل به وجود می‌آید...^۴

۱- این مطلب که خداست اول، و خداست وسط، و خداست پایان همه کائنات، ممکن است از اشتباه مترجم باشد، زیرا تعبیر وسط در میان اول و آخر درباره خدا - که فراتر از امتداد و کمیت است - صحیح نیست و اگر افلاطون یا مترجم، اول و آخر بودن حقیقی را منظور نموده باشد، چنان‌که در قرآن مجید و احادیث معتبر آمده است، با تعبیر وسط سازگار نیست. بنابراین، می‌توان گفت: منظور از این عبارت، اشراف و احاطه مطلق خدا بر کائنات است؛ خصوصاً با نظر به این‌که: این وسط در نهایت می‌رود که مر آن را اول و آخر بؤد

۲- مقصود از این «قاعده»، همان عقاید کلی سه‌گانه است.

۳- تعبیر جوهر درباره خدا، با نظر به دلایل عقلی در مکتب اسلام، صحیح نیست.

۴- مقدمه کتاب سیاست تألیف ارسطو، به قلم بارتمی سانتهیلر / ۲۰. جملات یادشده در کتاب قوانین افلاطون کتاب چهارم پاسخ ۵۶ به

اگر در جملات افلاطون و بیانات بنتام اندکی دقت و توجه نماییم، خواهیم دید: پیشگیری جرم از کودکان نه تنها ضرورت دارد، حتی اگر دولت واقعاً سعادت افراد جامعه خود را می‌خواهد، باید قوانینی وضع کند؛ هر چند با اجرای تعداد بسیاری از اصول اخلاقی برای تحکیم مبانی حقوق اجتماع که توسط آن قوانین، از شمار بزه و جرم کاسته شود.

اکنون باید دید اختیارات دولت و حدود آن درباره تأدیب و پیشگیری بزه از کودکان تا چه اندازه است؟ بدون شک، این مسئله بر عکس آن چه که دولت‌ها در امروز رفتار می‌کنند، وظیفه بسیار اساسی دولت‌هاست که تا آخرین حد امکان به وسیله نشریات و تشویق رؤسای خانواده‌ها و دیگر وسایل تبلیغ، به تأدیب کودکان اقدام جدی نمایند.

باید در نظر گرفت: تشکیلاتی که مأمور رسیدگی بزه‌های کودکان و تأدیب آن‌ها می‌باشد، نمی‌تواند از سنخ دادگاه‌های عادی باشد که برای میان‌سالان و بزرگسالان وجود دارد، زیرا از آن‌رو که زندگی کودک در دورانی است که تکالیف شامل حال او نمی‌شود، پس مسئولیت عقلایی برای او متصور نیست. در نتیجه، کودک مستحق کیفر ناشی از جرم - که عبارت است از مخالفت با قانون - نمی‌باشد.

سازمان‌های پیشگیری و اجرای تأدیب‌های مناسب

برای پیشگیری و اجرای تأدیب‌های مناسب، باید از چهار سازمان منظم و نیرومند برخوردار باشیم:

الف - سازمان تربیتی. این سازمان به صورت معمول می‌تواند در دوره‌های کودکتانی و دبستانی و گاه در دوره‌های دبیرستانی ادغام شده و آموزش و پرورش حقیقی بر کودکان حکم فرما باشد.

البته به همراه فعالیت‌های این سازمان، رؤسا و مسئولین خانواده‌ها هم با هماهنگی کامل، باید تربیت و مسئولیت کودکان را به عهده بگیرند.

ب - سازمان بازرسی. این سازمان، سیاست اداره سازمان‌های تربیتی و همواره معایب یا پیشرفت‌های سازمان‌های مزبور را به عهده بگیرد. حتی نظریات نوظهوری که توسط دانشمندان متخصص ابراز می‌شود، در اختیار این سازمان‌ها قرار داده شود.

ج - سازمان اکتشافی روانی. این سازمان، وضع روانی کودکان را از نظر بزهکاری و استعداد پذیرش تنبیه و تشخیص دیگر عوامل روانی کودکان در نظر می‌گیرد.

د - سازمان تعیین کیفیت و کمیت تأدیب و تنبیه کودکان بزهکار و نیز تشویق اطفال تربیت شده و قانون‌شناس. البته ممکن است هر یک از این سازمان‌ها برای خود گروه‌ها و مشتقاتی دیگر داشته باشند که وجود آن‌ها را برای تکمیل فعالیت خود لازم بدانند. بی‌تردید، با تشکیل این سازمان‌های منظم، دیگر نیازمند تشکیل دادگاه اطفال نخواهیم بود و یا دادگاه به آن معنا که برای میان‌سالان و بزرگان مفهوم دارد، درباره کودکان وجود نخواهد داشت. ضرورت فعالیت این تشکیلات و وجوب ایجاد این سازمان‌ها، با نظر به مقتضیات روز و از نظر پیچیدگی روابط و حساس بودن شئون زندگی از دیدگاه مکتب اسلام، مطابق قانون «حسبی»، مورد تردید نمی‌باشد.

اکلینیا س آمده است. در ترجمه فارسی به وسیله محمد حسن لطفی / ۱۲۹ و در همان مأخذ / ۱۲۵ چنین آمده است: افلاطون از زبان آن مرد آتنی چنین می‌گوید: اگر حکومت جامعه به دست خدا نباشد و انسان فانی در جامعه حکومت کند، دردها و مصایب آن جامعه پایان نمی‌پذیرد.

۳- مسئولیت افراد مورد اعتماد جامعه

اگر به علی، حاکم در مسئله پیشگیری کودکان مسامحه نمود و یا اشتباه خود را نتوانست جبران نماید، در صورت اول مقصر و مسئول شناخته می‌شود و در صورت دوم به همان مقدار ناتوانی از صلاحیت برکنار خواهد بود.

اگر به علی، حاکم نتوانست مأموریت خود را در این خصوص اجرا نماید، مانند دیگر موارد ضروری زندگی، نوبت افراد مورد اعتماد اجتماع می‌رسد. اینان باید با تشخیص موضوع و حکم درباره تأدیب و تنبیه و تربیت کودکان اقدام جدی می‌نمایند. برای این حکم، دو مدرک قاطع در حقوق اسلام وجود دارد:

یکم - در روایتی معتبر که می‌گوید:

مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.^۱

هر کس صبح کند و به امور مسلمین اهمیت ندهد، او از دین اسلام خارج است.

دوم - امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ.

همه شما مانند چوپانید و درباره زبردستان خود مسئول می‌باشید.

گرایش به نظام حقوق پیرو؛ مشکل تر شدن رسیدگی جامعه به حقوق کودکان

نظام حقوق پیرو می‌گوید: هیچ کس نباید به کسی کاری داشته باشد؛ بگذارید هر کس هر کاری می‌کند، آزادانه آن را انجام بدهد؛ فقط مزاحم دیگران نباشد!! کافی است شما جنبنده‌ای بی‌مزاحمت باشید که از مزایای انسانی در جامعه برخوردار شوید!

این منطق، نه تنها کار بزرگان و میان‌سالان را غیر قابل تفسیر قرار می‌دهد، بلکه مشکلات زندگی جوانان و کودکان و مسئولیت‌های آنان را از نظر کمیت و کیفیت دچار معماهای حل‌نشده می‌سازد. معنای این حقوق و نظام آن، این است: بگذارید گرایش کنترل‌نشده اشخاص، به هر شکلی که تمایلات آنان اقتضا می‌کند، اشباع شود!!

اگر چنین منطقی صحت داشته باشد و اثبات کند که انسان می‌تواند هر نوع انعطافی داشته و از هیچ اصل انسانی تبعیت نکند، آیا همین منطق اثبات نمی‌کند که: اگر توانستید، از پیشگاه عدالت فرار کنید و با تکیه به نیروی خود، مزاحم انعطاف و «خواسته‌های» دیگران باشید؟

اگر برای بزرگسالان و میان‌سالان افراد جامعه و حقوق آن‌ها احترامی وجود نداشته باشد و اصلی برای آنان لازم‌الاتباع جلوه نکند، «تأدیب و تعلیم» و «آموزش و پرورش» کودکان چه معنایی خواهد داشت؟ ما برای این که شخصیت کودک را معتدل و انسانی بسازیم، هم اصل تنبیه و هم عظمت انسان شدن و احترام گذاشتن به قانون را باید برای او گوشزد کنیم. اگر منطقی وجود دارد که می‌گوید: «بگذارید کودکان هر گونه که می‌خواهند زندگی کنند؛ هنگامی که جرم و بزه از آن‌ها سر زد، ما آن‌ها را به دادگاه اطفال می‌کشیم؛ ما آن‌ها را تنبیه نموده و به وضع روانی آن‌ها رسیدگی می‌کنیم»، این، همان منطقی است که به صورت اکید توصیه می‌کند:

۱- اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی.

شما از تنفس در هوای مسموم بیمی به خود راه ندهید، و از خوردن غذای پر از میکروب واهمه نداشته باشید؛ ما برای شما بیمارستان ایجاد کرده‌ایم که پزشکانی متخصص داشته، به امکانات پیشرفته مجهز بوده و تخت‌خواب‌های بسیار مدرن و عالی دارد!!

ضرورت انعقاد وجدان در نفوس کودکان

پرورش دادن یک قطب‌نمای عالی در درون کودکان برای نشان دادن راه صواب و خطا در روابط اجتماعی و اخلاقی، به اندازه‌ی عامل تقویت برای پیشگیری از فعالیت‌های میکروب‌های گوناگون در بدن انسانی ضرورت دارد. اگر پیشگیری از بزهکاری برای کودکان ما ضرورت دارد؛ اگر ارتکاب کودک به جنایت و بزه، قبیح است؛ اگر تقلیل جرم در جامعه ضروری تلقی شده است؛ اگر برای کودک هم در این جهان پر از عوامل و انگیزه‌ها که رو به زندگی حیوانی می‌رود، شخصیتی لازم است، باید برای کودک به هر وسیله ممکن، وجدان سالم و منطقی ایجاد کرد. این وجدان، بهترین عامل خودکار برای جلوگیری از بزه‌ها و جنایات خواهد بود. واقعیت وجدان از هر عاملی که سرچشمه بگیرد، خواه آن عامل را یک نیروی الهی بدانیم و خواه از رسوخ اوامر و نواهی پدران و دیگر مقامات تربیتی بدانیم، چیزی است که نمی‌توان به هیچ وجه آن را مورد تردید قرار داد.

کسانی که می‌گویند: «کودک را ملامت نکنید؛ کودک را با امر و نهی‌های الزامی آزار ندهید، همیشه به روی کودک بخندید!» اینان، یا انسان را نمی‌شناسند و یا برای انسان تفسیر دیگری قایل هستند که با واقعیت او وفق نمی‌دهد. اگر کودک را ملامت نکنیم و تلخی بدی‌ها را به او نچشانیم و شیرینی نیکی‌ها را برای او قابل درک نسازیم، در نتیجه او یک دوران جوانی بسیار پر تناقض را خواهد گذراند. در دوران میان‌سالی و پیری، اگر اهل معرفت و خواستار آگاهی در زندگی باشد، یا یک فرد مردد و مضطرب و شکاک خواهد بود و یا یک آدم بدبین به زندگی که بی‌اختیار با هر اصل انسانی مبارزه نموده، به تدریج منکر وجود خودش نیز خواهد شد.

برتراند راسل در برخی از نوشته‌هایش از این تز طرفداری می‌کند. او به جامعه انسانی دستور می‌دهد که: بچه‌ها را آزاد بگذارید و با آن‌ها کاری نداشته باشید. حال، منطق این دستور چیست، فقط خودشان می‌دانند! اما از لطف خداوندی، به ناگاه همین کودک بی‌بند و بار که هیچ امر و نهی و بد و خوبی را درک نکرده است، در منطق ایشان به انسانی مبدل می‌گردد که صلح‌جو و آرام و مخالف با غریزه نیرومندی بوده و دنیایی تشکیل می‌دهد که هیچ جنگ و پیکاری ندارد. در این دنیا، همه «بر خود می‌پسندند آن چه را که بر دیگران می‌پسندند» و «به دیگران نمی‌پسندند آن چه را که به خود نمی‌پسندند!!»

بسیار خوب است. این، همان معجزه‌ای است که بعضی از فیلسوفان در لحظات و زمان‌های بی‌هوشی و خواب در جهان خیال می‌بینند و سپس درباره این معجزه برای انسان‌ها کتاب می‌نویسند و به عنوان فیلسوف شناخته می‌شوند. آیا کسی نیست سؤال کند که: آقای فیلسوف! هیچ می‌دانید کودکان از پدران و مادرانی زاییده می‌شوند و در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که آن جامعه برای خود اصول و عقاید و ایده‌هایی را قبول نموده و شئون زندگی مادی و معنوی خود را روی آن‌ها بنا نهاده است؟

آیا می‌دانید صلح و صفا و آرامش در زندگی، به تشخیص تعدادی اصول عالی نیازمند است که همه آن‌ها را باید ملل و اقوام صلح‌جو قبول نموده و در زیر سایه آن اصول به زندگی هماهنگی نایل شوند، تا در نتیجه دیو جنگ را از پای درآورده و هُمای صلح را بر بام قصر بلورین انسانیت به پرواز درآورند؟

امروزه در نوشته‌های روانی و اخلاقی و ادبی، همه‌جا و همه‌جا، با این جملات روبه‌رو می‌شویم:

- این مواد حقوقی را باید همه کشورها برای کودکان بپذیرند.

- کودک، انسان است و با او به عنوان یک انسان رفتار نمایید.

- کودکان پدران و مادران آینده هستند، درون آنان را جریحه‌دار نسازید.

- کودک، سازنده بنای آینده است، نگذارید عقده‌های روانی در درون او به وجود بیاید.

- شخصیت کودک را در نظر بگیرید و نگذارید شخصیت او متلاشی شود.

... و از این جملات که در کتاب‌ها نوشته می‌شود، ولی از نظر عمل خارجی هیچ‌کس به لوازم آن‌ها و به تحقق رساندن آن‌ها گامی بر نمی‌دارد.

بسیار خوب! می‌خواهیم کودک شخصیت داشته باشد و شخصیت او را متلاشی و غیر معتدل نسازیم؛ چه کنیم؟ آیا بدون قبولاندن امر و نهی و قانون به کودک، و بدون جلوگیری از تمایلات ضد قانونی، و بدون فهماندن قباحات بزه و جنایت، می‌توان برای کودک شخصیتی ساخت؟

آیا این حرف خنده‌آور نیست که: ما در صدد ساختن شخصیت برای کودک برآییم، ولی در درون او عاملی به عنوان وجدان و به قول بعضی از صاحب‌نظران: «قطب‌نمای کشتی زندگی در اقیانوس هستی» را ضروری تشخیص ندهیم؟

همان‌گونه که گفتیم: این کلمات، همان خواب‌های فیلسوف مآبانه‌ای است که تا امروز، واقعیت تاریخ بشری، تعبیر آن را پیدا نکرده است.

کوتاه سخن این‌که: کودکی که مفهوم امر و نهی و قانون را نچشد، او بایستگی و شایستگی و نبایستگی و نشایستگی را تشخیص نخواهد داد؛ اگر هم از روی تقلید و عادت، این امور را تشخیص بدهد، به حال او فایده‌ای نخواهد داشت.

اگر کودکی، ضرورت بایستگی و نبایستگی را درک نکند، شخصیتی برای او متصور نخواهد بود.

کودکی که شخصیت ندارد، به تحریک انگیزه‌های زودگذر سودپرستی و خودبینی در طبیعت با صفات حیوانی خواهد غلتید. در نتیجه، هزینه بسیار کلان از محصولات فکری و ثروت انسان‌ها در راه مخارج زندان‌ها و مشتقات آن‌ها صرف خواهد شد، و یا بیمارستان‌ها و تیمارستان‌های روانی که اغلب از متلاشی شدن شخصیت و یا عدم انعقاد آن به وجود می‌آیند، دیگر بیمارستان‌های جسمانی را تحت الشعاع قرار خواهد داد؛ همان‌گونه که امروزه به صورت آشکار مشاهده می‌شود. و یا تعدادی از انسان‌ها بدون داشتن هدف برای زندگی چند روز خور و خواب و خشم و شهوت، شکست و پیروزی و خنده و گریه - که همه آن‌ها مبتنی بر خیال است - مدتی مهمان این مهمان سرا بوده و بدون نتیجه، راهی زیر خاک خواهند شد!!